برخورد مناسب در برابر کودک خطاکار

گروه اجتماعی- یکی از اشتباه های بزرگی که ممکن است برخی والدین مرتکب آن شوند این است که تصور می کنند چون پدر و مادر هستند می توانند هر درخواستی از کودک خود بدون در نظر گرفتن علاقه و میل او داشته باشند و در صورت انجام ندادن آن کودک را کتک بزنند یا تحقیر آمیزی داشته باشند. این در حالی است که والدین به جای آن که بخواهند از موضع بالا با فرزند خود صحبت کنند باید با او به عنوان همراه رفتار کنند. یک کارشناس ارشد روان شناسی عنوان می کند: والدین باید طی روز برای بازی با کودک خود وقت بگذارند و در حین بازی باید فقط توجهشان به کودک معطوف باشد تا او با تمام وجود درک کند که والدینش برای او ارزش قائل هستند. «محمدی» ادامه می دهد: از آن جایی که کودکان به خندیدن و شادی کردن نیاز دارند بهتر است در وهله نخست این شادی را در بازی با والدین خود حس کنند. وی ادامه می دهد: این بازی کردن و وقت گذاشتن برای کودک باعث ایجاد احساس امنیت توسط وی می شود و او به والدین خود اعتماد می کند و از آن به بعد اگر والدین هنگامی که کودک کار بدی انجام می دهد، با او برخورد نداشته باشند، او اطمینان خواهد یافت که والدین دوستش دارند اما در این لحظه رفتار او باعث بروز چنین واکنشی شده است. وی با اشاره به این که والدین باید خشم شان را در مقابل کودک خطاکار حفظ کنند، می افزاید: زمانی که کودک کار بدی انجام می دهد والدین از خشم خود جلوگیری و سعی کنند آرامش خود را حفظ کنند سپس باید از او خواسته شود که درصدد جبران کار اشتباه خود برآید. این گونه رفتار کردن به طور حتم می تواند زودتر نتیجه دهد. به گفته وی شاید کودکان در زمان عصبانیت والدین از آن ها درامنیت به سر نبرند اما این درامنیت برای فقط زودی ترس در همان لحظه است و اثرات سوئی را می تواند در آینده در بر داشته باشد. وی بیان می کند: ما به عنوان والدین، رئیس کودکان نیستیم و نباید رفتار زور گویانه را در پیش بگیریم و توقع داشته باشیم هر آن چه ما می خواهیم آن ها نجست کنند. وی خاطرنشان می کند: زور گویی به کودکان باعث فقط ارتباط عاطفی با آن ها می شود و از طرف دیگر روز به روز کودکان را از والدین جهت دور و بیزاری از لج و لجبازی فراهم می کند در حالی که والدین باید دلیل لجبازی را نجام ندادن آن چه را که از کودکان توقع دارند ریشه یابی کنند.

بوی مهر ماه مهربان

علوی- بوی دفتر، بوی پاییز، عطر یاس و اقاقی از کوچه پس کوچه های بچگی به مشام می رسد. گنار از گذرهای قدیمی و کوچه باغ هایی با درختان بلند سپیدار، صدای خش خش برگ ها در گذر باد، کودکان را هوایی می کرد چنان که در راه مدرسه با این طرف و آن طرف رفتن و بازی کردن، گذر زمان را نمی فهمیدند و فارغ از همه هیاهوی دنیای بزرگ تنها راهی مدرسه می شدند. ذوق و شوق وصف ناپذیری همه وجود آن ها را فرا می گرفت، با این که ترس از درس، مدرسه، معلم و مدیر هم چنان در وجودشان رخنه کرده بود اما دوباره حس تازه ای از این تجلیات آموزش این نگرانی ها را از بین می برد. تا رسیدن به مدرسه لباس های فرمی که مادران قبل از فرستادن جهت به مدرسه تن آن ها کرده بودند، نامرتب و خاکی شده بود. بین راه خانه تا مدرسه فقط بازی و شیطنت و قهر و آشتی های کودکانه بود. مدرسه حیاتی با آن دیوارهای کاهگلی اش هنوز هم چون گذشته بود، سر و شکلش در این تعطیلات تغییر نکرده و فقط رنگ به برخی دیوارها پاشیده شده بود تا کمی خود را مهیای پذیرایی از بچه ها به مدرسه مدرسه مملو از دانش آموزانی بود که قد ونیم قد کنار هم صف ایستاده بودند. ناظم مدرسه ها و هما همیت قدیمی اش در حیاط مدرسه قدم می زد. پس از اجرای مراسم صبحگاهی، کودکان دوان دوان به سمت کلاس ها می رفتند، بوی نای اتاق ها و نیمکت های چوبی همه فضای کلاس را پر کرده بود. دقایقی نمی گذشت که ماور وکار لاس می شد و کارش را با نوشتن «به نام خدا» روی تخته سیاه آغاز می کرد تا روشنایی و سپیدی را به دانش آموزانش بیاد بدهد.

مدرسه با لباس قدیمی بزرگترها

فرد آغاز مهرماه است. آن روزها مهر ماه که می شد از سرویس های مختلف خبری نبود، آن موقع هر چه بود، شیرینی دوران کودکی بود که اکنون خاطره ای از آن باقی مانده است. یکی از کهنسالان امروزی از زمان مدرسه رفتن خود می گوید: آن زمان مدرسه رفتن مانند امروز نبود. لباس فرم و رنگ آن توسط مدرسه تعیین می شد و سپس پارچه های آن خریداری و توسط مادران یا خیاط های خانگی دوخته می شد. گاهی هم ما مجبور بودیم لباس برادرهای بزرگ تر خود را بپوشیم و به مدرسه برویم البته این فقط در مورد لباس هایمان نبود کفش های همدیگر را نیز می پوشیدیم و به مدرسه می رفتیم. «اینبه پور» ادامه می دهد: در زمان قدیم دانش آموزان دفتر و کتاب های ساده ای داشتند که همان ها را از مدت ها قبل از مدرسه رفتن جلد می کردند و دریک کیف پارچه ای یا مشمایی وسایل خود را می گذاشتند و راهی مدرسه می شدند، از وضعیت زندگی خود نیز راضی بودند و در دنیای آن ها فقط شادی های کودکانه حکمفرما بود. اما امروز مادر و پدرها از این که ما مانده به بازگشایی مدارس، لباس و کفش نو،دفتر و کتاب برای فرزندانشان می خرند. به گفته وی در حال حاضر تجملات اجازه شادی کردن را به کودکان نمی دهد و آن ها به جای این که از این دوران خود بیشترین لذت را ببرند درگیر تجملات شده اند و دلشان می خواهد هر آن چه به بازار می آید داشته باشند.

بدرقه به مدرسه با اسبند

وی که هنوز هم نخستین روز مدرسه رفتنش را به خاطر دارد، عنوان می کند: آن روز من و برادرم هر دو قرار بود راهی مدرسه شویم، از شوق رفتن دوباره به مدرسه شب قبل نتوانستیم به خوبی بخوابیم و تا صبح چند بار بیدار شدیم و کفش های سال قبلمان را که مادر شسته و کنار ایوان خانگی خانه گذاشته بود که تا صبح خشک شود، نگاه کردیم تا مطمئن شویم خشک شده است یا نه. وی می افزاید: خوب به یاد دارم که صبح خروسخوان بود که از خواب بیدار شدیم. مادر زودتر از ما بیدار شده بود و صدای غلغل سماور سر سفره صبحانه همه را از خواب بیدار کرده بود و به پای صبحانه مفصل و مقوی مادر می کشاند. سپس بوی اسپند در فضای محقر خانه پیچید و مادر کتاب قرآن به دست در در گاهی خانه ایستاد و ما را از زیر قرآن رد کرد و راهی مدرسه شدیم.

وی که هنوز دلش تکرار آن روزها را می خواهد، عنوان می کند: همیشه از کوچه باغ قدیمی صدراباد راهی مدرسه می شدیم، در طی راه کلی شیطنت می کردیم، لباس های مان از سر تا پا خاکی می شد، گاهی دعوا می کردیم و گاهی دیگر با هم بازی می کردیم تا به مدرسه می رسیدیم.

دلهره پیدا کردن همکلاسی

شهروندی دیگر هم با یادآوری خاطرات آن روز بیان می کند: به خاطر دارم روز اول مهر یک سال که به کلاس دوم می رفتم، به دلیل نقل مکان و جا به جایی مدرسه من و برادرم دلهره پیدا کردن هم کلاسی خوب و معلمان خوب را داشتیم. «جلالی» که اکنون ۵۷ ساله است، اظهارمی دارد: از ترس این که اولیای این مدرسه با ما رفتار خوبی نداشته باشند روز اول مدرسه به شدت سعی می کردیم جلوی شیطنت های خودمان را بگیریم، با این که آن روز نگرانی های زیادی داشتیم اما در پایان خوشحال می شدیم که دوباره مدرسه اولیای مهربانی دارد و از روز بعد دیگر شیطنت هایمان آغاز شد.

وی بیان می کند: آن روز من و برادرم هر دو قرار بود راهی مدرسه شویم، از شوق رفتن دوباره به مدرسه شب قبل نتوانستیم به خوبی بخوابیم و تا صبح چند بار بیدار شدیم و کفش های سال قبلمان را که مادر شسته و کنار ایوان خانگی خانه گذاشته بود که تا صبح خشک شود، نگاه کردیم تا مطمئن شویم خشک شده است یا نه. وی می افزاید: خوب به یاد دارم که صبح خروسخوان بود که از خواب بیدار شدیم. مادر زودتر از ما بیدار شده بود و صدای غلغل سماور سر سفره صبحانه همه را از خواب بیدار کرده بود و به پای صبحانه مفصل و مقوی مادر می کشاند. سپس بوی اسپند در فضای محقر خانه پیچید و مادر کتاب قرآن به دست در در گاهی خانه ایستاد و ما را از زیر قرآن رد کرد و راهی مدرسه شدیم.

وی که هنوز دلش تکرار آن روزها را می خواهد، عنوان می کند: همیشه از کوچه باغ قدیمی صدراباد راهی مدرسه می شدیم، در طی راه کلی شیطنت می کردیم، لباس های مان از سر تا پا خاکی می شد، گاهی دعوا می کردیم و گاهی دیگر با هم بازی می کردیم تا به مدرسه می رسیدیم.

دلهره پیدا کردن همکلاسی

شهروندی دیگر هم با یادآوری خاطرات آن روز بیان می کند: به خاطر دارم روز اول مهر یک سال که به کلاس دوم می رفتم، به دلیل نقل مکان و جا به جایی مدرسه من و برادرم دلهره پیدا کردن هم کلاسی خوب و معلمان خوب را داشتیم. «جلالی» که اکنون ۵۷ ساله است، اظهارمی دارد: از ترس این که اولیای این مدرسه با ما رفتار خوبی نداشته باشند روز اول مدرسه به شدت سعی می کردیم جلوی شیطنت های خودمان را بگیریم، با این که آن روز نگرانی های زیادی داشتیم اما در پایان خوشحال می شدیم که دوباره مدرسه اولیای مهربانی دارد و از روز بعد دیگر شیطنت هایمان آغاز شد.

وی بیان می کند: آن روز من و برادرم هر دو قرار بود راهی مدرسه شویم، از شوق رفتن دوباره به مدرسه شب قبل نتوانستیم به خوبی بخوابیم و تا صبح چند بار بیدار شدیم و کفش های سال قبلمان را که مادر شسته و کنار ایوان خانگی خانه گذاشته بود که تا صبح خشک شود، نگاه کردیم تا مطمئن شویم خشک شده است یا نه. وی می افزاید: خوب به یاد دارم که صبح خروسخوان بود که از خواب بیدار شدیم. مادر زودتر از ما بیدار ش